

تحلیلی بر پیامدهای الگوی آمرانه با نگاه به اصلاحات نایب‌السلطنه عباس میرزا قاجار فریده فرهمندزاده^۱، سعید صادقی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵

چکیده:

همچون سایر اصلاحات عمودی، اصلاحات عباس میرزا نایب‌السلطنه رویکردی آمرانه داشت. این شیوه فوری و تنها راه شناخته شده در ساختار اتحادیه ایلی مبتنی بر تغلب بود. در الگوی آمرانه متکی بر کیش شخصیت، کاربزمای فردی نقش مهمی داشت. بر اساس یافته‌های این مطالعه، عوارض ناشی از منتج به چنین الگویی، پدیداری رویکردی متناقض و مانعی برای اصلاحات بود. تکیه بر کیش شخصیت تکیه بر سنت و در تضاد با ماهیت متکثر نوگرایی است. به دلیل تکرار این رویکرد، ارائه تعریف روشنی از الگوی آمرانه دوره فتحعلی شاه به عنوان نقطه عزیمت نوگرایی غربگرا، برای یافتن انگیزه‌ها و راهکارها ضروری است. کوشش در اثبات این ادعاست که عوارض ناشی از الگوی آمرانه شامل عدم اراده برای گذار از سنت‌های ناکارآمد، نبود رویکردی مدون بر این مبنای، و توسل به سنت برای گذار از آن، دستاوردهای اصلاحات را مخدوش کرد. در واقع فقدان بوروکراسی مستقل، متعهد و مستند، نه تنها به رویکرد صرفاً نظامی و رقابتی دامن زد، بلکه با وابستگی به ابزار و اندیشه‌های سنتی در همان سنت‌ها محصور ماند. یک آسیب‌شناسی تاریخی برای ارائه الگویی کلی از موانع و دلایل، اولین قدم برای گذار از چنین پدیده‌ای است و همچنین دانش مفیدی را برای گذار از وضعیت انقباضی حاصله فراهم می‌کند.

واژگان اصلی: اصلاحات عباس میرزا نایب‌السلطنه، الگوی آمرانه، کیش شخصیت، دین، سنت.

مقدمه

پس از ورود عنصر اتحادیه ایلی به ساختار قدرت در ایران از سده پنجم هجری، تأکید بر قدرت مطلق و متمرکز پادشاه به عنوان میراث ایران پیش از اسلام، از سوی دیوان سالارانی که خود را موظف به حفظ و تداوم آن در برابر ساختار قدرت ایلی می‌دیدند، لزوم بیشتری یافت. تمرکزگرایی زیست‌شبانکارگی، عنصر موازی دیگری برای به چالش کشیدن قدرت مطلق و متمرکز بود تا شبکه توزیع قدرت در ایران پیچیده‌تر شود. ولی در واقع هرگز بر ماهیت قدرت مطلق غلبه نکرد.

تعریف جایگاه آمرانه و مطلقه برای بالاترین مقام اجرایی امور لشگری و کشوری، به موضوعی برای کشمکش همیشگی عناصر دیوانی و اعضای اتحادیه ایلی تبدیل شد. نخستین گروه نگهبان سنت‌های تمامیت‌خواه شاهنشاهی ایرانی از دوران پیش از اسلام بود که مقام منوچهری برای پادشاه قایل بود، و دومین گروه تمرکز قدرت در شاه را به نفع خانات و شیوخ ایلی به چالش می‌کشید. تنها نیاز این دو عنصر به یکدیگر برای تداوم حکومت بود که آن‌ها را کنار هم نگاه می‌داشت؛ وگرنه دعوای پیچیده درون شبکه قدرت، در صورتیکه غلبه یکی از این دو مسجل نمی‌شد، به فروپاشی حکومت می‌انجامید.

نخستین گام در اجرای طرح‌های اصلاحی، آمرانه یا مردم‌نهاد، تعیین راهبرد و برنامه‌ریزی، امکان‌سنجی، و سپس تشکیل ساختار نظام‌مندی برای اجرا، سنجش بازخوردها، و میزان توفیق طرح است. برای نظارت و هدایت و پایش کمی و کیفی، پشتیبانی مالی، نظامی و حقوقی از بوروکراسی مستقل موردنیاز است. بنابراین شفافیت و تداوم ساختار مالی، پشتیبانی هدفمند نظامی از طرح‌های اصلاحی در قالب یک قدرت مرکزی نیرومند، و وضع قوانین حمایتی بر مبنای الزامات اجتماعی و سیاسی موجود، شروط بایسته ایجاد هرگونه تغییر زیربنایی است.^۱ (Criebe, 1977: 213)

پیامد فوری چنین ساختاری، پدید آمدن نظریه‌های گوناگون است که به غنای مفهومی، آسیب‌شناسی، و فرهنگ‌سازی در جامعه کمک می‌کند. اگرچه از دوره عباس میرزا شاهد پدیداری نظریه‌های گوناگون درباره سیاست‌های اصلاحی او هستیم، این روند هرگز به نقد نظری «تنظیمات» منجر نشد. شبیه‌سازی‌های مذهبی و گاه ملی‌تلاشی در توجیه مقطعی نوسازی‌ها بود

^۱ - بنگرید به ویژگی‌های دولت مدرن از نظر ماکس وبر.

که از چارچوب روشنی پیروی نمی‌کرد و حتی از اساس مانع از ایجاد چالش‌های نظری پیرامون ماهیت نوسازی‌ها می‌شد. «تعقل» و قیاس خردمندانه بین وضع موجود و وضع جایگزین و ارائه راهکار از دوره ناصری به بعد نمود بارز - و نه کامل^۱ (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۳۰) - یافت.

درحالی‌که ولیعهد برنامه یکسان و روشنی در پیشبرد و پیاده‌کردن سیاست‌های نوسازی خود نداشت، محدود ماندن به الگوی آمرانه اساساً مانع از تکثر آرا و توسعه ناشی از آن می‌شد. در نتیجه همین محدودیت، عباس میرزا از مستشاران قدرت‌های متخاصم کمک می‌گرفت و هر دم به وعده‌ها و پیمان‌های نوبه‌نو دل می‌بست. او درحالی‌که با رقبای نیرومند در نهادهای نظامی، سیاسی و مذهبی درگیر بود می‌کوشید تا از قدرت سنت در توجیه جایگاه خویش و آنچه می‌کرد بهره بگیرد؛ ولی نه رویکرد مداومی در این عرصه داشت و نه پیش‌بینی راهکاری جایگزین را تدارک دیده بود. همچنین او نمی‌توانست در رویکرد نهاد دین نسبت به اقداماتش تغییری ایجاد کند، چراکه ساختار فکری و فقهی شیعی نسبت به ماهیت قدرت و حکومت از اساس مدعی، و نه همراه و ملتزم به غیر بود.

روش گردآوری اطلاعات در این نوشته بر پایه روش کتابخانه‌ای و روش تحقیق، تاریخی است. بر این پویه پس از مطالعه منابع اصلی شامل کتاب‌ها، رساله‌ها، اسناد و همچنین مقاله‌ها یا هر نوشته در پیوند با موضوع که مستند و متقن باشد، داده‌های اطلاعاتی در قالب فیش گردآوری می‌شوند. محتویات فیش‌ها هم در به‌دست دادن دیدگاه و سر نخ‌های اطلاعاتی -توصیف- و هم در زمینه مقایسه و دریافت و ایده‌پردازی -تحلیل- به کار می‌آیند. برای اطمینان از صحت داده‌ها، تا حد امکان منابع بیشتری جستجو و مقایسه شده است. در این تحقیق از تحلیل و توصیف در کنار هم، و بنابراین از هر سه نوع روش تاریخی یعنی روش مقایسه‌ای، توصیفی و تحلیلی استفاده شده است.

آثار زیادی درباره اصلاحات عباس میرزا، مدرنیسم در ایران، الگوی اقتدارگرایانه و تأثیرات سیاسی-مذهبی بر جنبش‌های اجتماعی و موقعیت‌های در حال گذار وجود دارد که برای آسیب‌شناسی الگوی آمرانه در اصلاحات مورد توجه قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال حامد آلگار، آن لمبتون، ساموئل هانتینگتون، عباس میلانی، امین جهانگل و بسیاری دیگر درباره این مسائل مطالعه کرده‌اند. اندیشه‌های سیاسی مشهورترین فقهای شیعه از جمله علامه حلی، محمد حسن نجفی

^۱ - به دلیل اسلامی و ایرانی کردن مقولاتی که نه اسلامی و نه ایرانی بودند.

(صاحب جواهر)، ملا محمد باقر سبزواری، شیخ مفید، مرتضی انصاری، احمد نراقی، جعفر دارابی کشفی، شیخ صدوق، شیخ کلینی و غیره مورد بررسی قرار گرفته است تا نفوذ اجتماعی و سیاسی آنها درک شود. این می‌تواند به تکمیل طرح آسیب‌شناسانه کمک کند. علاوه بر این، مطالعه هویت ایرانی برای شناخت عوامل و موانع فرهنگی و سنتی بسیار مهم است. اندیشه‌های دانشمندانی چون فریدون آدمیت، یرواند آبراهامیان، عباس امانت، جواد طباطبایی، تورج اتابکی و دیگران به ویژه حائز اهمیت است. یافته‌های محققان دیگر از جمله ماکس وبر، کارل مارکس، جان فوران، ویلم فلور، کاظم علمداری، حسین بشیریه و مطالعات اخیر در مورد تاریخ اجتماعی به ویژه جالب توجه است. و این لیست می‌تواند ادامه پیدا کند.

الگوی امرانه؛ کیش شخصیت در اصلاحات عمودی

بر اساس سنن دیوانی ایرانی، افزایش اختیارات فرمانروا، ظاهراً باعث افزایش مسئولیت‌های او، و در واقع منجر به بی‌منازع شدن جایگاه او می‌شد. مقام سلطنت غیرقابل پرسش بود. «تغلب» خاستگاه سلسله‌ها بود و بنابراین پاسخ‌گویی، به استثنای ارکان دخیل در قدرت، معنا و مفهومی نداشت. رعایایی که گرفتار سلطان ستمکار و بی‌کفایت شده‌اند، همچنان ملزم به اطاعت محض بودند؛ آنها تنها حق داشتند که به درگاه خداوند دعا کنند تا شر سلطان ستمگر را با مرگ یا به‌وسیله رقیبی از سر ایشان کم کند. این باور که «شصت سال با امام جائر بهتر از یک شب بدون سلطان بودن است» عمومیت تام داشت.^۱

... و هرچند که سلاطین بد و بلاحقوق باشند، باید که رعیت بنای بدی و عقوق را نگذارد و مثل فرزندی که باید به بدرفتاری و عقوق پدر صبر نماید، باید که رعیت ایضاً بر بدرفتاری و عقوق سلطان صبر نماید؛ چون که دانسته شد که اطاعت نمودن سلطان ظالم بهتر است از مهمل و معطل گردیدن رعیت ... (دارابی کشفی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۵-۸۹۴)

بر مبنای هرچه آن خسرو کند شیرین بود، عملکرد شاه مقرون به صواب بوده، الگوی محتوم به‌شمار می‌رفت.

^۱ - در این باره بنگرید به آرا ابن تیمیه، غزالی، فضل‌الله روزبهان خنجی، سید مرتضی علم الهدی و محمد بن حسن توسی.

اصلاحات آمرانه با تکیه بر چنین دیدگاهی اعمال می‌شد. نخستین متونی که با نظر ولیعهد عباس میرزا به فارسی برگردانده شدند نیز همگی فردمحور و کارنامه قهرمان-شاهان نامدار اروپایی از جمله پتر کبیر، شارل دوازدهم به قلم ولتر، اسکندر و ناپلئون بناپارت بودند. (آدمیت، ۱۳۸۵ الف: ۱۶۳) نایب‌السلطنه در جستجوی علل پیشرفت ایشان و پس‌رفت ایران، دانسته یا ندانسته به راه الگوی آمرانه می‌رفت. درواقع او گزینه جایگزینی نمی‌شناخت. ولیعهد خود برآمده از ساختاری دوگانه بود که از سویی بر قدرت متمرکز مطلقه تأکید داشت، و از دیگرسو محصول التزام ایلاتی بود که در پی سهم‌خواهی بیشتر از قدرت بودند. این کشاکش را تنها قدرت یا فرهمندی شاه کنترل می‌کرد و قدرت‌نمایی عملگرایانه بخش جدانشدنی این فرآیند به‌شمار می‌آمد. سخت‌گیری بیشتر بر ایلات در شرایط جنگی، زمانی که نقاط ضعف صاحبان قدرت بر ایلات آشکار شد، برای حفظ تعادل بود - که عملاً کارکردی معکوس یافت؛ به‌ویژه که طی نوسازی‌های نایب‌السلطنه عباس میرزا تغییراتی مقرر شد که انقیاد اتحادیه ایلی بیشتر، و ساختارهای حیاتی آداب ایلی را متزلزل کند.

نه تنها اعضای خاندان قاجار، که خان‌ها و سرداران قومی که از دگرگونی‌های مالی و نظامی تازه ناخشنود بودند نیز می‌کوشیدند تا از هر فرصتی برای سرکشی استفاده کنند. باتوجه به ذات تمرکزگرای حیات ایلی، اطاعت از ساختار قدرت سلسله‌ای تنها در صورتی پذیرفته می‌شد که متضمن تداوم اصول حیات ایلی باشد. البته التزام قطعی در کار نبود و به چالش کشیدن قدرت قاهره، هر زمانکه دست می‌داد، فرصتی مغتنم شمرده می‌شد. این فرصت ممکن بود در جریان جنگ و پیوستن به اردوی دشمن قوی‌تر صورت پذیرد، یا در قالب خودداری از تأمین مالی و تدارکاتی و نیروی انسانی بروز یابد، یا به صورت سرباز زدن و اکراه پنهان و آشکار از پذیرفتن نوسازی‌ها و دگرگونی‌های حکومتی متجلی شود. در هر صورت شاه یا ولیعهد، ناگزیر و به سرعت از طرق آمرانه وارد عمل می‌شدند.

ارعاب، از وسایل مؤثر قدرت‌نمایی در برابر رقبا و دشمنان احتمالی و وسیله‌ای برای حفظ هواداران و دوستان به‌شمار می‌رفت و از آن‌جاکه این راه در کوتاه‌ترین زمان مسئله را حل می‌کرد، سازمان‌دهی نهادی برای پیشگیری و بررسی موارد مشابه موردتوجه قرار نمی‌گرفت. در این پیوند، مخالفت با اصلاحات آمرانه، آن‌هم در شرایط خطیر وقوع تهدید خارجی، موجب تشدید الگوی آمرانه می‌شد. ضرورت‌های جنگی و نیز رقبای پرشمار نایب‌السلطنه که قدرت او را طی جنگ با روس‌ها به چالش می‌کشیدند، هم اشتیاق او را برای اصلاحات - و نفوذ حاصل از آن - افزایش می‌داد، و هم او را بیش‌ازپیش به سوی شیوه‌های آمرانه می‌راند.

بر مبنای کیش شخصیت، مصلحان همه جهانجوی و پادشاهانی پیروز بوده‌اند؛ مگر اینکه دشمنان در کار ایشان اخلال می‌کردند. به ویژه در اصلاحات عمودی دولتی که سرنوشت دگرگونی‌ها به اقتدار، خلق و خو و سرنوشت بانی تغییرات بستگی دارد. از این دست، میرزا یعقوب خان نویسنده رساله «اصلاح سیاست» در سال ۱۲۹۰ ق، که مفهوم حکومت را در عینیت تاریخی می‌سنجد، در افسوس از مرگ زودهنگام عباس میرزا و ناکامی اصلاحات او می‌نویسد:

هزار افسوس که بخت ایران نیاورد که از مرحوم نایب‌السلطنه اقلایک سلطنت پنجاه ساله ارث به وارثش برسد که شاه جنت مکان [محمدشاه] و شاهنشاه جوانبخت [ناصرالدین شاه] اینطور به دردهای بی‌درمان که حاصل کل و هنر سلاطین سابق است گرفتار و معضل نشوند. (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۹۹)

در نگاه او، نه تنها پیشبرد و به انجام رساندن اصلاحات منحصر به حیات و ممات نایب‌السلطنه می‌شود و نه مجموعه‌ای مدوّن و هدفمند که در هر حال به کار خود ادامه دهد، بلکه به انجام رسیدن نوسازی‌ها نیز در دایره رضایت «شاه جنت مکان» و «شاهنشاه جوانبخت» قابل‌سنجش و ارزش‌گذاری هستند، و نه ارتقا کمی و کیفی جامعه.

تحدید روند و برآیند جریان اصلاحی به برداشت‌ها و اغراض شخصی، در غیاب یک جریان بوروکراتیک مستقل و روشمند، هرگونه فرایند رو به رشدی را اگر نه متوقف، که منحرف یا خوش‌بینانه کند می‌سازد. پیامدهای مهم آن عبارتند از برداشت‌های سطحی بر پایه عینیات و بنابراین عدم فرهنگ‌سازی برای تداوم، و نیز اعمال ویژگی‌های شخصیتی و دانسته‌های شخصی به جای الگوسازی مدون، یکسان و هماهنگ.

البته ابراز ناخشنودی از وضع موجود در رساله‌های آغاز دوره قاجار نیز به چشم می‌خورد. به‌ویژه سفرنامه‌ها و رساله‌های دانشجویانی که به دستور ولیعهد برای تحصیل به انگلستان رفتند، مشحون از تمایل و توجه دقیق ایشان به تفاوت‌های ایران و انگلستان است. با این حال بیش از افسوس، شگفتی، تحسین و گاه انکار از این متون طرفی بر نمی‌توان بست. صاحب‌ناشناس رساله شرح عیوب و نواقص که در آغاز دوره قاجاری نگاشته شده، تأکید می‌کند که بازسازی «ایران ویران» ممکن است زیرا که ایرانیان «طبعاً مایل به ترقی هستند و مستعد هزارگونه تنظیمات» و تنها می‌بایست به «ترقی دولت و تربیت ملت» برخاست. (ناشناس، ۱۲۷۵ ق: ۱۴۴-۱۴۲) اما راهکار او در حیطه آرزوها و گمان‌ها می‌ماند و در بهترین حالت به الگوپردازی صرف و یا - در مورد اصلاحات عباس میرزا - گم شدن در چرخه بازی سیاسی قدرت‌های بزرگ، و کشمکش با طیف

گسترده‌ای از مخالفانی که هریک به‌دلیلی در پی کارشکنی بودند، منجر می‌شود.

چنانکه که اشاره شد، غلبه بر تعیین صرف تنها از دوره ناصری و آن‌هم به صورت گزینشی و تقلیدی پدید آمد. الگوبرداری غالباً با انگاره‌های مذهبی پشتیبانی و تغذیه فکری می‌شد؛ که البته هم‌سنخی چندانی نداشتند. اگرچه توجیهاتی ازین دست بود که اصلاح‌طلبی دوره ناصری را به خواست مشروطه هدایت کرد، ولی سیاست‌های نوسازی عباس میرزا نه فقط از توجیه ذهنی و نقد نظری، بلکه از مواهب ساز و کار اداری همسان نیز محروم ماند. مواهبی که می‌توانست با ارائه طرحی منسجم و روشن از دغدغه‌های دینی و سنتی عبور کند؛ به‌جای آنکه برای گذار از سنت به دامان آن بیاویزد.

عباس میرزا خود نیز در گردونه خردستیزی الگوی صرفاً آمرانه گرفتار بود؛ چراکه در برابر فرمان و خواست شاه چاره‌ای جز تمکین نداشت و «... رضای خاقان مغفور را بر همه امور ترجیح می‌دادند...» (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۰) خردستیزی الگوی صرفاً آمرانه از آن‌جا بود که با دنبال کردن راهکارهای عمودی و پرشتاب، مجاللی برای بروز اندیشه‌های موازی یا مخالف، تئوریزه شدن مبانی فکری، ارائه راهکار، و نقد نظری و عملی آنها باقی نمی‌گذاشت. نگرش مصلحان دولتی نیز از منظر مخالفت با حکومت و قدرت فائقه آن تلقی شده و تحمل نمی‌شد. بنابراین عرصه بر اندیشه‌ورزان و حتی منتقدان موافق تنگ شده، یا از صحنه خارج می‌شدند و یا به جرگه مؤیدان فرمایشی در می‌آمدند. حال‌آنکه بهبود یک جنبه از امور، بی‌گشایش جنبه‌های دیگر عملاً دیری نخواهد پایید^۱ (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۴) و پیشرفت، جز در توازنی فعال و فضایی متساهل داومی نخواهد داشت.

در این پیوند، آفت بزرگ اصلاحات، موقعیت ناپایدار ولیعهد، و همچنین ملاحظه از پادشاهی بود که اساساً علاقه‌ای به تغییر وضع موجود نداشت. شاه بی‌آنکه درکی از کنه سیاست‌های نوسازی و لزوم آن داشته باشد، نگران تأثیر پیروزی‌های احتمالی ولیعهد در اجرای نوسازی‌ها بود. رقابت پنهان مقام سلطنت و ولایتعهدی در ساختار استبدادی گاه نتایج خون‌باری داشت. اگرچه هرگز خطایی از عباس میرزا علیه شاه سر نزد، و شاه نیز علاقه قابل‌توجهی به او داشت، بی‌مهری‌های گاه و بی‌گاه شاه نسبت به نایب‌السلطنه و حتی اراده او به از میان بردن ولیعهد نشانه دسیسه‌های بدخواهان پرشمار عباس میرزا بود. از سوی دیگر، شاه حفظ و افزایش قدرت

^۱ - روشن شدن چگونگی پیوند جوانب گوناگون حیات اجتماعی با یکدیگر در مبحث توسعه.

خود را در سایه وضع موجود میسرتر می‌دید تا شیوه نآزموده و ناآشنای اروپاییان. به‌ویژه که اصلاحات، ولیعهد را قدرتمندتر و رابطه حسنه شاه با فقها - که سخت به آن دل بسته و نیازمند بود - را تهدید می‌کرد.

نوسازی‌های عباس میرزا هیچ‌گاه مبتنی بر اصلاحات ساختاری نبود. اصلاحات او بیشتر تحت تأثیر ناکامی‌های نظامی، و متأثر از تنظیمات عثمانی انجام شد که به نوبه خود نتیجه ناکامی‌های نظامی ترک‌ها در برابر روسیه و اتریش بود.^۱ او همچنین می‌کوشید تا با مطالعه زندگی پتر کبیر، که به نوبه خود در پی نوسازی ساختاری نبود، از او الگوبرداری کند. با این حال، حتی در مقایسه با نمونه‌های مشابه در همان بازه زمانی، ولیعهد به نتیجه دلخواه دست نیافت.

چهارده پس از عباس میرزا، نوسازی آمرانه میتسوهیتو در ژاپن با به راه انداختن یک جریان روشنفکری وابسته به دولت و ایجاد بسترهای فکری شروع شد.^۲ (کان، ۱۳۵۸: ۱۵-۱) «بازگشت میجی»^۳ نیز انگیزه نظامی داشت. تفاوت این‌جا بود که امپراتور موتسوهیتو^۴ خود بانی اصلاحات بود (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۳) و همین، نیرومندترین اهرم پیشبرد اصلاحات او در برابر مخالفان سستی بود. او از امتیازهای سستی که او و خاندانش را برای سده‌ها مقدس و غیرقابل پرسش می‌کرد، چشم‌پوشی کرد؛ در عوض امتیازهای نوینی را جایگزین ساخت که منافع آنها تنها مختص امپراتور، و نه خواندان و شوگون‌های غاصب، بود. از جمله خوانش نوینی از نقش مذهبی خود ارائه داد. امتیازهای مذهبی سستی که او را فرزند آفتاب می‌دانستند تنها باعث شده بود تا شوگون‌ها و خواندان وابسته به ایشان او را محصور و از قدرت او، که امکان ارتباط مستقیم با اتباعش را نداشت، به نفع خود بهره‌برداری کنند. اکنون با کنار زدن آنها و با زیر سوال بردن ارزش‌هایی که

^۱ - برای آگاهی از اوضاع آشفته نظامی، شورش‌های پیاپی ینگ‌چریک‌ها و نابسامانی در روابط سیاسی خارجی و داخلی عثمانی در آغاز سده نوزدهم میلادی بنگرید به: یوزف فون هامر پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی به انضمام ذیل تاریخ امپراتوری عثمانی از هانری ماتیه، برگردان میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر (تهران: انتشارات زرین، تابستان ۱۳۶۹)، فصول دوم و سوم. درباره روند اصلاحات نظامی در عثمانی بنگرید به: رامین آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه، برگردان جمعی از علاقمندان علوم اجتماعی (سوئد: اینواند لیتراتور، ۲۰۰۳)، ۲۵۲-۲۵۷.

^۲ - آغاز و چگونگی روند مدرنیسم در ژاپن.

^۳ - Meiji

^۴ - Mutsuhito

نگرش منفی به غربیان و دستاوردهای ایشان داشت، به اصلاح همه‌جانبه دست می‌زد. فرستادن هیئت حقیقت‌یاب به اروپا درباره ساختار سیاسی مشروطه اروپایی، (بیزلی، ۱۳۹۳: ۱۱۵) در کنار آموزش فراگیر و روشمند، بی‌آنکه به کمک‌های مستشاری اکتفا شود، نشان از برنامه‌ریزی درازمدت و همه‌جانبه داشت که بالاترین مقام اجرایی کشور آن را دنبال می‌کرد. او اصول فکری و فرهنگی را بازتعریف کرد و با کنار زدن معارضان سنتی در امر آموزش، سیستم آموزشی نوین را برای نشر و تداوم آن اصول به‌راه انداخت.

همچنین نهاد دین، مطلقاً از منویات و جایگاه او پشتیبانی و پیروی می‌کرد. (بیزلی، ۱۳۹۳: ۲۲) درست برخلاف قدرت فتحعلیشاه که منوط به تایید فقها و التزام ایلات بود، امپراتور ژاپن هم بالاترین مقام مذهبی بود و هم کانون اصلی قدرت؛ این شوگون‌ها بودند که نیازمند تایید او بودند - تاییدی که سده‌ها به عنف از او ستانده بودند. بنابراین، بحران مشروعیت وجود نداشت (بیزلی، ۱۳۹۳: ۱۱۶-۱۱۵) و حذف مشاغل، عناوین و خاوندانی که قدرت امپراتور را به چالش می‌کشیدند، منابع مالی و قدرت سیاسی - نظامی بانی اصلاحات را افزایش می‌داد. (لیوینگستون و همکاران، ۱۳۷۵: ج ۱، ۳۳) تبلیغ تمایلات ملی‌گرایانه با شعار وفاداری به شخص امپراتور، به ستیزه‌جویی علیه مخالفان تبدیل شد و در تسریع جریان اصلاحات مؤثر افتاد.

و این همه خارج از اختیارات عباس میرزا بود.

در فرانسه نیز ناپلئون کوشید تا آمرانه، اصلاحات ساختاری انجام دهد. او ابتدا با تدوین یک مجموعه حقوقی شامل قانون جزا، قانون گمرک و حقوق مدنی به جامعه امنیت و ایستایی بخشید. مدارس و دانشگاه‌ها را گسترش داد. دایره‌ای از اندیشمندان و روشنفکران دولتی تشکیل داد. نظام‌وظیفه را اجباری نمود و پسران از سن شانزده سالگی مجبور به ورود به مدرسه نظام شدند - جایی که مطابق با ارزش‌های نوین دولتی آموزش می‌دیدند. به تجارت و صنعت توجه ویژه کرد. جایگاه خود را در برابر پاپ و نهاد دین ارتقا داد و حدودش را روشن نمود. با این اقدامات کوشید تا تحولی بنیادین و ساختاری در جامعه ایجاد کند.^۱

^۱ - برای آگاهی از اوضاع نظامی و شیوه سربازگیری بنگرید به: ویل آریل دورانت، تاریخ تمدن عصر ناپلئون، برگردان اسماعیل دولتشاهی (کتاب های اول و دوم و چهارم و پنجم) و علی اصغر بهرام بیگی (کتاب سوم) (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲)، ج. یازدهم، بخش جنگجویان ۳۳۹-۳۴۱، درباره نظام تازه آموزشی و فرهنگی ۳۳۵-۳۳۹، درباره اوضاع صنعتی و اقتصادی ۳۳۰-۳۳۵، درباره دگرگونی‌های حقوقی و مدنی ۲۲۹-۲۳۲.

اما تنظیمات آمرانه خلیفه-سلطان‌های عثمانی از نظر زمانی و رویکرد کلی به اصلاحات عباس میرزا نزدیک‌تر بود. سابقه حرکت‌های اصلاحی و نوگرا در عثمانی به اندک زمانی پیش از «تنظیمات» عباس میرزا نایب‌السلطنه بازمی‌گردد. نخستین اصلاحات عثمانی در سال ۱۷۹۱ م، مقارن روی کار آمدن قاجاریه رخ داد و در وهله نخست رویکرد نظامی داشت. سلطان سلیم سوم فرمان داده بود تا ارتش تا سطح ارتش‌های اروپایی مدرن شود. سپس، اصلاحات گسترش یافت و شامل نهادهای مالی، آموزشی، اداری و سیاسی شد. از جمله می‌توان به گشایش مدارس غیرمذهبی نظامی و غیرنظامی، آموزش زبان‌های اروپایی، اصلاح مالیاتی و مهم‌تر از همه برقراری روابط سیاسی گسترده‌تر با اروپاییان اشاره کرد. (آیرملو، ۱۳۸۱: ۲۵۳-۲۵۲)

برخورد آرای گوناگون و گاه متعارض اروپایی (آیرملو، ۱۳۸۱: ۲۵۴) در استانبول، بیشتر مدیون استقرار هم‌زمان نمایندگان و سفارت‌خانه‌های دول متخاصم بود،^۱ که به‌ویژه نخبگان شهری را در معرض اندیشه‌های التقاطی و متضاد قرار می‌داد و باعث می‌شد تا به مقایسه احوال معارضان با اوضاع خود بپردازند.

سلاطین دیگری که پس از عزل سلیم سوم روی کار آمدند، همگی به راه تنظیمات و نوسازی زیرساخت‌ها رفتند. گاه همچون محمود دوم مخالفان را به سختی کیفر دادند و «مستبد روشنفکر» نامیده شدند، (آیرملو، ۱۳۸۱: ۲۵۴) و گاه مانند سلطان عبدالحمید به اکراه تن به فشار نخبگان شهری برای اصلاحات دادند. (آیرملو، ۱۳۸۱: ۲۵۸) اگرچه حضور و همراهی محافظه‌کاران مذهبی تا مشروطه دوم عثمانی در ۱۹۰۸ م الزامی بود، جایگاه بلامنازع سلاطین اصلاح‌گر، و رویکرد مداراگر و مؤید روحانیان سنی نسبت به ساختار قدرت خلیفه-سلطانی پادشاهان عثمانی، پیشبرد اصلاحات در عثمانی را به مراتب آسان‌تر از ایران می‌کرد.

اگرچه آدمیت بر این باور است که در ایران هیچ‌گاه مقاومتی، چنان‌که مثلاً در عثمانی به سال ۱۲۲۲ ق و در زمان سلطنت سلطان سلیم روی داد، علیه اصلاحات صورت نگرفته است، (آدمیت، ۱۳۸۵ الف: ۱۸۲) نه مقاومت نهادها و ارزش‌های سنتی، و نه موقعیت خطیر بانی اصلاحات، ولیعهد عباس میرزا، را نمی‌توان نادیده گرفت.

^۱ - از مفاد همیشگی قراردادهای دوره فتحعلیشاه با دول اروپایی، تحریم سیاسی، نظامی، و اقتصادی رقبای آن دولت‌ها بود.

ارادت عباس میرزا به شخص شاه چه از جایگاه فرزندی و به رضای دل، و چه از مقام ولیعهدی به طوع و وظیفه، نشان می‌داد که یگانه اولویت غیرقابل‌تغییر، تأمین «رضای خاقان» بود، و نه پیشبرد و بهسازی امور نابسامان کشوری و لشگری. این ارادت قلبی، انتقاد و خردگرایی را به عنوان پیشرانه جنبش‌های اجتماعی نابود می‌کرد. در واقع، امید بستن به تأثیر مثبت کیش شخصیت در پیشبرد برنامه‌های اصلاحی به همان اندازه کارساز است که انتظار وقوع معجزه در صورت ظهور مستبدي روشنگر.

تأمین مشروعیت با تکیه بر پیوند دین و دولت

تأکید بر تمکین بی‌چون و چرا به‌ویژه در آغاز دوره قاجاری و در راستای تقویت مشروعیت قدرت نوظهور اهمیت بیشتری میافت. سپهر قدرت فتحعلی شاه بر دو پایه اصلی مستقر شده بود: نخست ارتش نامنظم و تقریباً موقتی که همانند دیگر سلسله‌های برآمده از اتحادیه ایلی از سده پنجم تا سیزدهم قمری، متشکل از ایلات ملتزم به قدرت فائقه شاه - خان سابق ایلی غالب - بود. در این ساختار به‌جز گروه نظامی کوچکی که به‌عنوان نگهبانان و همراهان شاه همیشه در خدمت او بودند، ارتش اصلی یا همان سربازان ایلات تنها به وقت نیاز فراخوانده می‌شدند. التزام عملی خانات اتحادیه ایلی در گرو برخورداري ایشان از مواهب قدرت، چگونگی اعمال قدرت شاه، و گروگان‌هایی بود که در پایتخت و دربار شاه داشتند.

دومین پایه قدرت پادشاه، دیوان‌سالاری بود که بدنه اصلی آن معمولاً به سلسله‌های بعدی به ارث می‌رسید. مناصب، خانوادگی بوده و خاندان‌های دست‌اندرکار با شیوه‌های تقریباً دست نخورده‌ای که به آن عادت داشتند، از سلسله‌ای به خدمت سلسله دیگر در می‌آمدند و تا زمانی که امنیت، برخورداري، و توانایی اعمال قدرت را در آن سلسله می‌یافتند، به خدمت خود ادامه می‌دادند. جایگاهی که شاه با تکیه بر دو رکن یادشده به‌دست می‌آورد، از دو امتیاز عمده برخوردار بود:

مفهوم ظل‌اللهی که ریشه در ایران باستان داشت، شاه را منصوب خداوند و بنابراین مقامی غیر قابل‌پرسش و تردید معرفی می‌کرد. قدرت او متمرکز و مطلقه، و اراده او قانون بود. این سنت کهن دیرین ایرانی منجر به قدرتمندی دیوان‌سالاری می‌شد و آشکارا با خواسته نظامیان ایلیاتی معارض بود.

دومین امتیاز شاه، نیروی قاهره نظامی و بنابراین سیاسی بود که با تکیه بر هسته اتحادیه ایلی به آن

دست میافت. ادعای قدرت، کسب و سپس حفظ آن، بی همراهی اتحادیه ایلی ممکن نبوده و تداوم التزام عملی ایشان نیز بدون مراعات درخواست‌های آنها، میسر نمی‌شد. چالش اصلی فتحعلی شاه، دومین پادشاه سلسله نوظهور، درحالی‌که با بحران مشروعیت روبه‌رو بود و معارضان داخلی و خارجی بسیار داشت، حفظ تعادل میان عناصر دیوانی و ساختار ایلی قدرت بود. گسترش نهاد دیوان‌سالاری، برگزیدن ولیعهد، تلاش در استقرار قدرت قاجار با فرستادن شاهزادگان و منسوبان قجر به فرمانداری ایالات، و مهم‌تر از همه نزدیکی تأییدطلبانه به نهاد دین، همه برای گذار از بحران مشروعیت بود.

پس از صفویه، افشاریان و زندیان مبنای مشروعیت را در پیوند سببی و نسبی با خاندان صفوی جستند. ولی برای استقرار قدرت در دوره فتحعلی شاه، تلاشی نو در بازتعریف مبانی تازه مشروعیت انجام گرفت.

شاه صفوی قدرتمند بود و از راه‌هایی مانند ادعای سیادت و تأسیس نخستین قلمرو شیعی، کسب مشروعیت می‌کرد. بر اساس دیدگاه «سلطنت شاه شیعه - ولایت فقیه عادل»، مجتهدان حکومت شاهان را می‌پذیرند و فقط بر امور حسبیه مانند قضاوت، وقف، ازدواج، و ارث ولایت دارند. ولی در دوره فتحعلی شاه از آنجاکه شاه نیازمند و ضعیف بود، نظریه «حکومت مأذون به اذن امام» رایج شد. نظریه‌ای که بر آن اساس هیچ حقی برای شاه بر قدرت و سلطنت نبود؛ مگر حکومتی که موقتی و بنا به مصالحی در اختیار شاه قرار می‌گرفت.

در برابر، ضعف قاجار از منظر مشروعیت‌خواهی از یک‌سو، استحکام موضع اجتماعی فقهای نامداری چون آیت‌الله وحید بهبهانی پیش از استقرار قدرت قاجاری از سوی دیگر، همچنین یورش روس‌ها به مرزهای «قلمرو اسلام» و نیاز قاجار به بهره‌برداری از قدرت اقناعی فقها، به تقویت دیدگاه «ولایت عامه-سلطنت مأذون» انجامید.

آشکار است که قدرت شاه و فقها در هر دو گفتمان مذکور، نیازمند کنترل و یا دست‌کم اقتناع یکی از ایشان بر دیگری است. در نخستین گفتمان که شاه شیعه به صورت ضمنی نماینده قدرت خداوند بر زمین معرفی می‌شد، گذشته از حربه کاری ادعای سیادت و جانشینی پیامبر، شاهان صوفی مدعی بودند که تاثیر فقها در گرو تداوم فرمانروایی ایشان است. ولی قاجار نه تنها از موهبت انتساب به خاندان پیامبر اسلام محروم ماند، که آشکارا مقهور قدرت اقناعی اجتماعی روحانیان شد که در سال‌های پرهیاهوی پس از کریم خان زند بیش‌ازپیش به ایفای نقش مؤثر و نیرومند خویش به‌عنوان پناه اجتماعی آگاه شده بودند.

نراقی در *عوائد الایام* گفتگوی پرشاخ و برگ درباره ولایت حاکم و مقدمات آن می‌آورد. این کتاب که تحت حکومت فتحعلی شاه و هم‌زمان با جنگ‌های ایران و روس، بحران مشروعیت و شکل‌گیری مناسبات فقها و فرمانروایان نوشته شده است، به برتری قطعی فقها در هر امری تأکید می‌کند. همچنین در گفتگوی جداگانه‌ای اثبات می‌کند که از آن‌جا که اجتهاد امری دینی و در کف اختیار فقها و مجتهدان است، هر آن دیگری جزو مقلدین و مقید به پیروی محض و استغناست.^۱ (النراقی، ۱۳۷۵: عا.ده ۵۴، ۵۴۸-۵۴۴)

صفویه به‌عنوان نخستین سلسله شیعی در ایران، با تکیه بر عوامل مشروعیت بخش جدیدی چون انتساب به امام هفتم شیعیان، و با پشتیبانی نظامی و عقیدتی قزلباشان شکل گرفت. ولی شاه تهماسب با فاصله گرفتن از قزلباشان که شاه اسماعیل را به جنگ با عثمانی تحریک کرده بودند، متوسل به علمای جبل عامل شد و با دعوت ایشان به ایران فقه سیاسی شیعه را برای اداره امور اجتماعی پایه‌گذاری کرد که البته تا پایان دوره صفوی دچار دگرگونی‌های فراوانی شد. پادشاهان صفوی نه تنها دارنده قدرت دنیوی - به زعم خود - برآمده از مشیت خداوند، که با انتساب خویش به پیامبر و قایل شدن القاب و شئون دینی برای خود، مدعی جانشینی مذهبی بودند. روابط نهاد دین و دولت در دوره صفوی در هم تنیده بود^۲ (الگار، ۱۳۶۹: ۵۵-۵۳) و نقش خاندان صفویه و پیروان پرشمار داخلی و خارجی آنها در گسترش و تدوین مذهب شیعه، جایگاه بی‌بدیل ایشان را به‌عنوان حامیان اسلام‌پرور - شیعه‌پرور - برای همیشه تثبیت کرد.^۳ (زیباکلام، ۱۳۹۴: ۱۰۶-۹۶)

نادرشاه افشاری درصدد ایجاد طرحی نو از ساختار قدرت برکنار از دین برآمد؛ چراکه منویات او در اداره امور داخلی و خارجی، به‌ویژه رابطه با عثمانی بر این اساس تعریف می‌شد. دولت مستعجل دوره زندیه نیز فرصتی برای برقراری مجدد رابطه و همزیستی دین و دولت نداشت. با این حال، آویختن نسبی و سببی به صفویه برای کسب مشروعیت، همچنان کارآمدترین گزینه برای قدرت‌های جانشین بود. ولی قاجاریه تمایلی به پیروی از این راه نداشت. ایشان نسب خود را به مغولان می‌رساندند (صنیع الدوله، ۱۳۶۸: ۵۰) و ترجیح می‌دادند مبانی تازه‌تری برای مشروعیت بیابند.

^۱ - برای آگاهی بیشتر بنگرید به عائده ۵۴: فی بیان ولایة الحاکم و ما له فیہ الولاية.

^۲ - چرایی اطاعت و نزدیکی روحانیان شیعه از پادشاهان صفویه.

^۳ - انگیزه همکاری صفویه و علمای شیعه.

تأکید بر همزادی دین و دولت پیشینه دیرینه‌ای داشت و الگوی کسب مشروعیت از طریق علمای دین در توجیه ادعا و استقرار و تداوم قدرت بارها در طول تاریخ تکرار شده بود. ابزار اصلی کسب مشروعیت قاجاریه نیز اعتباربخشی به جایگاه فراموش شده «علما» و سپس تکیه بر این اعتبار شد. شرح مبسوطی از مراحل مالی و اجتماعی و سیاسی فتحعلی شاه به مجتهدان نامدار موجود است. (نمونه در: تنکابنی، ۱۳۰۴) ارتفاع جایگاه روحانیان در دوران فتحعلی شاه به گفته ولیعهد قابل قیاس با زمان‌های پیش از آن نبود؛ «... که در عهد جهانشاهی و مظفری چه سلاطین صفوی چه نادرشاهی و کریم خانی چه در حکومت دنبلی و احمد خان هرگز علمای تبریز این احترام و عزت و اعتبار و مطاعیت نداشتند...». (حسینی خوانساری، ۱۳۸۶: ۳۲۴) اگرچه شاه هیچ قدرت‌نمایی آشکار سیاسی و نظامی را بر نمی‌تافت، از سر لطف و در حقیقت در پی یافتن مقبولیت و مشروعیت، خود را فرمانروایی می‌خواند که به اذن و از سوی روحانیان برگزیده شده است. «علما» نیز از تأیید و همکاری دریغ نداشتند. علی‌رغم موضع روشن فقهای شیعه درباره حکومت و حاکم، در مواجهه با قدرت مستقر شاه به این بسنده می‌کردند که شاه با راهنمایی ایشان فرمانروایی کند. (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸: ش. بیستم، مقاله ارشادنامه) شیخ جعفر نجفی با این شرط که شاه در هر لشگری مؤذن و امام جماعت بگمارد، او را «اذن در سلطنت داد». (تنکابنی، ۱۳۰۴: ۱۴۱)

با این حال روحانیان به ندرت آشکارا در مسائل حکومتی مداخله می‌کردند. گذشته از آنکه شأن خود را اجل از امور دنیوی و دولتی می‌دانستند، از اعتبار خود برای حفظ وضع موجود جامعه استفاده می‌کردند. (همبلی، ۱۳۸۸: ۱۹۷) اعتبار بدون مسئولیت ایشان که محبوبیت دوچندانی به همراه داشت، گاه در شفاعت مغضوبی یا دادخواهی گروهی نزد پادشاه یا فرمانداران منطقه‌ای بسیار مؤثر بود. (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۷۲۶) در نبود قانون یکسان و مدونی که قادر به برآورده کردن نیازهای حقوقی افراد باشد، (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۱۷۲) تنها دست‌آویز عدالت‌خواهی و پناه‌جویی اعتبار روحانیان نامدار بود. شاه نیز با به‌دست آوردن تأیید ایشان در واقع به مقبولیت همگانی و مشروعیت دست می‌یافت.

عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز دشواری‌های مشابهی داشت. با این تفاوت که جایگاه او قطعیت مقام پادشاهی را نداشت و کاملاً از سوی برادرانش پذیرفته نشده بود. شاه برای استقرار هرچه سریع‌تر سلسله، شاهزادگان قاجار را به فرمانداری ولایات فرستاد. ولی در عمل، برخورداری از سپاه و دربار محلی منجر به افزایش حس هم‌سری و رقابت شاهزادگان و ایجاد شبکه پیچیده و

گسترده‌ای از دسته‌بندی‌ها و دسایس شد. شاه در برگزیدن ولیعهد کارکردی استمراری می‌جست؛ ولی در باطن بی‌میل به رقابت فرزندان‌ش نبود و حتی به آن دامن می‌زد. چراکه از اتحاد ایشان علیه خویش بیم‌ناک بود. با این‌همه استحکام جایگاه نایب‌السلطنه از الزامات تداوم قدرت در سلسله قاجار بود و دسیسه‌ها تا آن‌جا تحمل می‌شد که آسیبی متوجه تمامیت و تداوم قدرت نکند.

برای گذار از این همه، عباس میرزا از جنگ در تحکیم موقعیت خود بهره‌ها برد. با روحانیان نامدار آذربایجان روابط گرمی پیدا کرد. به‌ویژه دو شیخ‌الاسلام در تبریز، حاج میرزا علی‌اصغر و حاجی میرزا مهدی مورد اعتماد و توجه خاص او بودند. (نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۲۱۴) اگرچه عملگرایی ذاتی او (الگار، ۱۳۶۹: ۱۳۰) شائبه استفاده ابزاری از مناسبات گرم با روحانیان را تقویت می‌کند. مناسبات نیکوی او با دیگر مراجع در حقیقت بیشتر تأییدطلبانه بود تا از سر ارادت؛ چنان‌که مناسبات گرم او با روحانیان پس از جنگ دوم به سردی گرایید. با این‌وجود از اعتبار ایشان چشم می‌زد و نمی‌خواست از نفوذ ایشان در مردم و حکومت بی‌بهره بماند. او در وصیت به محمدمیرزا به سال ۱۲۴۹ ق می‌نویسد: «شما باید از آنها [روحانیان] احترام کنید چراکه آنها پیشوایان هستند هرچه در اسلام محترمتر باشند بهتر است. اسباب رغبت سایرین می‌شود که زحمت بکشند...». (لاچینی، بی‌تا: ۱۷)

بهره بردن از این اعتبار به‌ویژه زمانی اهمیت می‌افت که به‌دلیل سیاست‌های نوسازی مورد تهمت بددینی قرار می‌گرفت. ولیعهد و همکاران او از جمله میرزا عیسی و میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام همیشه در معرض کارشکنی رقبا بودند که پنهان و آشکار نزد شاه از ایشان بدگویی می‌کردند. (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ج ۱، ۵۶) رقبای ولیعهد با ریاکاری مدعی بودند که سیاست‌های نوسازی عباس میرزا و پیروی از بیگانگان کفرآمیز است و بنابراین عباس میرزا شایستگی ولیعهدی را ندارد. (دروویل، ۱۳۶۴: ۱۷۳) این یک استراتژی مذهبی دیگر برای مشروعیت‌زدایی از ولیعهد بود. در زمانی که سوءاستفاده از باورهای دینی از کاراترین دستاویزها برای ترور شخصیت و حذف افراد بود، رقبای ولیعهد با تهمت بددینی موفق شدند او را منزوی کنند و اگرچه تلاش ایشان در برکناری و حذف او به جایی نرسید، اصلاحات او را ناکام کردند.

ابزار مذهبی سرچشمه اصلی حیات معنوی و مشروعیت قاجاریه بود. بی‌اعتباری مذهبی ولیعهد، بر این مبنای می‌توانست به معنای پایان عمر سیاسی او باشد.

عقب ماندگی، قشری‌نگری و حیرانی

پای‌بندی به اصول و آداب از دلایل تداوم حیات اجتماعی است. معمولاً ارزش‌ها و هنجارها به مرور زمان قطعیت یافته و گاه بر پدیدآورندگان یا مصالح جامعه تقدم می‌یابند. ارزش‌ها از سویی باعث تداوم فرهنگ و انتقال میراث اجتماعی، و از دیگر سو بندی بر پای حرکت‌های تحول‌خواه هستند. از این رو، گاه جریان‌های نوگرا می‌کوشند تا با بازآفرینی مفاهیم کهنه در قالب تعاریف نو، آنچه می‌خواهند را جایگزین سنت‌های پیشین کنند. در برابر، متولیان سنت به پشتوانه هواداران خود می‌کوشند تا وضعیت جایگزین را مخل ثبات و هویت فرهنگی و نظم اجتماعی معرفی کنند. کمیت و کیفیت پیروزی نوگرایان یا سنت‌مداران، بستگی مستقیم به ایجاد اشتیاق به تغییر در جامعه دارد.

وضع قوانین مدرن بر اساس تطبیق خردمندانه آنها با شرایط و نیازهای متغیر اجتماعی، (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۱۷۱) ماهیتا در تقابل با سنت است که در برابر تغییر مقاومت می‌کند و برای ماندگاری هرچه بیشتر تمایل به تقدیس دارد. در واقع سنت فقط تا اندازه‌ای به تغییر تن می‌دهد که امکان تداوم برایش فراهم باشد. با این وجود هورکهایمر و آدورنو بر این باورند که عقلانیت ابزاری می‌تواند به گونه‌ای موفق بر اسطوره غلبه کند، (Horkheimer & Adorno, 2002: 56) به شرطی که رهاوردی جدید و همان‌قدر قانع‌کننده را جایگزین سازد. (جهانبگلو، ۱۳۸۱: ۳۷) عباس میرزا برای جایگزینی گزینه جدید به شیوه‌های سنتی متوسل شد و بنابراین در این عملکرد دوگانه، گذار ماهوی رخ نداد. به دیگر زبان، او برای غلبه بر قشری‌نگری از شیوه‌هایی کمک گرفت که تعصب و سنت‌پرستی را تأیید و تشدید می‌کردند.

باور به تقابل ماهوی میان سنت و نوگرایی، همان‌قدر دور از واقعیت بود که باور به تزلزل دینی ایرانیان در پی اصلاحات. وضع موجود که ضامن منافع گروه‌های ویژه‌ای بود، به مثابه کلیتی غیرقابل تغییر تبلیغ می‌شد و با یادآوری خطر فروپاشی فرهنگی و آینده تاریک پس از آن، تعصب هواداران را برمی‌انگیخت. دربرابر این عوام‌فریبی‌ها، نوگرایان که خود آگاهی کافی از آنچه می‌کردند یا می‌خواستند نداشتند، به جای ارائه چارچوب نظری و برنامه روشن عملی، می‌کوشیدند تا همراهی متعصبین را به دست آورند یا ایشان را مرعوب کنند. و از آنجاکه این روند مبتنی بر کیش شخصیت و الگوی آمرانه بود، منجر به تبلیغ اهداف شخصی می‌شد؛ دور باطل.

تقیب یا تحسین، شگفت‌زدگی و کنجکاوای غیرقابل اجتناب بود. در نظر آنانکه به اکراه و تحقیر در اروپا می‌نگریستند، هیچ خیری از «کفار» متصور نبود؛ ولی روزگار نیک ایشان باعث

حیرت و حسد بود. تحسین کنندگان فرنگ نیز معمولاً تصویر درستی از ماهیت غرب نداشته و به خوشه‌چینی گذرا و مقطعی بسنده می‌کردند. آنها از مقایسه احوال ایران سنت‌زده و اروپای نوگرا ابا داشتند که مبادا عیب‌جویی از ارزش‌های دینی و عرفی تلقی شود.

علاقه به سنن و آداب و رسوم ملی که دلیل اصلی تداوم حیات چند هزار ساله ایرانیان بود، در غیاب عقل‌ابزاری^۱ کارکردی معکوس یافت و باعث قشری‌نگری و عوام‌زدگی می‌شد. این اصل مهم مغفول می‌ماند که برای اجرای اصلاحات، آنچه مورد نیاز است نه صرفاً حذف، که بهره‌مندی از جرح و تعدیل است. برگزیدن راهی میانه امکان برخورداری از مواهب سنت و نوگرایی را هم‌زمان فراهم می‌کرد؛ به شرطی که در جرح و حذف عناصر سنتی ناکارآمد، رواداری و تعصبی در کار نمی‌بود.

با توجه به اینکه اصلاحات عباس میرزا مانند بیشتر جریان‌های نوگرا و مقلد در شرق به گفته آدمیت، زاده «نیاز آنی» (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۱۴) و بنابراین آمرانه بود، تقدم جریان‌های عملگرا بر فرهنگ‌سازی، یا به دیگر زبان فقدان حکمت نظری در آغاز اجتناب‌ناپذیر بود. ولی به مرور، ایجاد ساختار اداری منظم و یا دست‌کم ساختار ارزشی مرتبط با اهداف اصلاحی الزامی است. درحالی‌که عباس میرزا و دیگر کارگزاران سیاست‌های نوسازی ترجیح دادند از آموزه‌های دینی بهره‌برداری کنند. با این تصور که هم در تحقق مبنای تازه مشروعیت موفق خواهند بود و هم از گزند بهانه‌های مخالفانی که ایشان را به گذر از مرز دین متهم می‌کردند، در امان می‌مانند - که نماندند.

با پیاده کردن الگوی آمرانه و توسل به سنت، جایی برای شناخت فرهنگی و حتی بومی‌سازی باقی نماند. درحالی‌که می‌کوشیدند تا از اوپایان الگو بگیرند، ایشان را کافر، اجنبی و ابن‌الوقت می‌خواندند و دوگانگی تمایل و انکار ادامه می‌یافت. از همین روست که در سیاست‌های نوسازی، غلبه با تعیین محض بود.

البته افراد کمی مانند میرزا صالح نیز بودند که به چپستی و چرایی تحولات غرب علاقمند بودند. او خود به ولیعهد گفته بود که به آموختن حکمت طبیعی و زبان‌های انگلیسی و لاتین و فرانسه علاقمند است. (مینوی، ۱۳۶۹: ۳۹۲-۳۹۱) نخستین بار میرزا صالح معنای دیگری از آزادی ارائه داد (آدمیت، ۱۳۸۸: ۱۶۳) که رنگ و بویی صرفاً انسان‌گرا داشت. واژه «جمهور» را به معنای مشارکت آگاهانه سیاسی نزدیک نموده و از پیوند «ارکان عدالت و جمهور» گفتگو می‌کرد. (میرزا صالح شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۶۹) چندی بعد مفاهیمی چون سیاست، علم، علما و دولت بنا به

^۱ - Common Sense

مقتضیات و مفاهیم اروپایی بازتعریف شدند و چشم انداز این دگرگونی از دوران عباس میرزا آشکار بود. با این حال ترجیح اصلاحات عمودی و آمرانه باعث شد تا درماندگی در چگونگی واکنش به فرنگ همچنان برجا باشد. فرنگ دیدگان بسیار محتاط بودند.

از همان آغاز مقایسه حکومت ایران و دولت‌های بزرگ اروپایی نشان از واکنشی گزینشی داشت. گزینشی محتاطانه که امکان رنجش و ستیز هواداران سنت را در نظر می‌گرفت. میرزا جعفر مشیرالدوله حسینی از نخستین کسانی بود که به امر ولیعهد و بنا به علاقه شخصی کتاب‌هایی را به فارسی برگرداند. او بر اساس مشاهداتش در جریان تحصیل در انگلستان، کتابی به نام *طرز حکومت ایران و مقایسه آن با حکومت‌های اروپا* نوشت که گذشته از محتوا، حاکی از تمایل آشکار به الگوبرداری از ساختار قدرت اروپایی، البته در شکل استبدادی آن، بود. همچنین رضاقلی میرزا که به فاصله اندکی - ۱۲۵۳ ق / ۱۸۳۷ م - به انگلستان رفت در سفرنامه‌اش به توصیف «شیوه مرضیه» ساختار پارلمانی و مفاهیمی چون «حریت و آزادی» پرداخت. (رضاقلی میرزا، ۱۳۶۴: ۵۴۰-۵۳۹)

با وجود اسلامیزه و ایرانیزه کردن اصلاحات، تردید در سودمندی راه و رسم غربی برای مسلمانان حتی در میان دست‌اندرکاران اصلاحات نیز وجود داشت. اگرچه همانندسازی اسلامی نوسازی‌های عباس میرزا تنها شگردی برای تبلیغ اصلاحات بود، همچنین نشانی از خودپسندی و خودمرکز پنداری داشت. به علاوه، کوشش‌هایی برای همسان‌سازی شیوه جنگی اروپایی با «آثار قدیم ابنیه پارسیان» نیز صورت گرفت که تأکید می‌کرد که این شیوه در حقیقت از ایران «به دولت‌های دیگر نشر کرده» است. (هدایت، ۱۳۸۰: ج نهم، ۷۵۸۵) این دیدگاه می‌کوشید تا القا کند که هرچه نیکوست، اگرچه در دیار کفر باشد، برداشتی از شیوه‌های گذشته ماست و نه هنر و فن فرنگی؛ خودمحمور پنداری برآمده از رویکردی آمرانه.

این نگرش، پذیرش ارمغان «کفار» را موجه و آسان‌تر می‌کرد؛ ولی حقیقت مقاومت روحی ایرانی در برابر عناصر واردتی، اگرچه ضروری و کارآمد را نیز آشکار می‌نمود. با وجود اینکه شرح درازی بر اشتیاق و روحیه جستجوگر ایرانی در متون و به‌ویژه سفرنامه‌ها می‌توان یافت، دو عنصر اساسی که لازمه دگرگونی مؤثر و عمیق اجتماعی است عموماً در این گونه متون غایبند؛ نخست اعتراف و پذیرش این نکته که برخلاف تصور کهن رایج، ایران‌زمین نه نقطه مرکزی عالم و محل صدور تمام عناصر سودمند بشری، که محل بروز بخشی از دستاوردهای تمدنی بوده و پاره‌های دیگر در نقاط دیگری از زمین و به‌وسیله دیگرانی از جمله «کفار»، حاصل شده است. دوم اینکه

درست به دلیل نخست، عیب و آسیبی در فرآیندهای خودی دیده نمی‌شد؛ اگر آسیبی بود از «اجانب» بود و همین دافعه، مانع از نگرش پلورالیستی و نقادانه می‌شد. چنین بود که هم آسیب‌شناسی عیوب داخلی را تابو می‌کرد و هم امکان بهره‌مندی از دستاوردهای خارجی را از میان می‌برد. از آنجا که ولیعهد بانی اصلی اصلاحات بود، خودمرکز پنداری حتی بیش از پیش تشدید می‌شد.

نتیجه‌گیری

عامل اصلی پیشبرد اصلاحات عمودی دولتی، توانایی اعمال قدرت و میزان فرهمندی بانی اصلاحات است. در جریان اصلاحات عباس میرزا نایب‌السلطنه، تأکید بر الگوی آمرانه به دلیل جنگ از یک سو، و روشن نشدن ماهیت نوگرایی از سوی دیگر، موجب قهقرای سیاست‌های نوسازی شد. اصلاحات، بیهوده و تهدیدی برای نظم اجتماعی موجود تلقی گردید و اعتماد به کارآمدی آن پس از بی‌اعتباری و انزوای ولیعهد رنگ باخت.

طبق یافته‌های این تحقیق، توسل به رویکرد آمرانه سرنوشت اصلاحات را در گرو تصمیمات و انتخاب‌های شخصی قرار می‌دهد؛ نتیجه محتوم این امر کوتاه بودن عمر جریان‌های اصلاحی و نتایج احتمالی حاصله است. از سوی دیگر اصلاحات عمودی ذاتاً مانع از تکثر به عنوان غایت نهایی نوگرایی است؛ در این صورت کارگزاران اصلاحات عبارتند از افرادی گزینشی در خدمت رویکردی گزینشی که عاری از روحیه نقادی و نظریه‌پردازی هستند، که «راهیست به ترکستان».

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵ الف). امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵ ب). اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۸). فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت، تهران: گستره.
- آیرملو، رضا (۱۳۸۱). موج چهارم، تهران: نی.
- آیرملو، رضا (۲۰۰۳). توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه، برگردان جمعی از علاقمندان علوم اجتماعی، سوئد: اینواند لیترا تور.
- افشار بهاءالملک، مصطفی و مستوفی انصاری، مسعود (۱۳۴۹). سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب السلطنه، تصحیح فرهاد میرزا معتمدالدوله، به کوشش محمد گلبن، تهران: کتابخانه مستوفی.
- اعتمادالسلطنه صنیع الدوله، محمدحسن (۱۳۳۸). مرآت البلدان، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران نقش علما در دوره قاجار، برگردان ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- الزراقی، احمد (۱۴۱۷/۱۳۷۵). عوایدالایام، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بیزلی، ویلیام جرالدد (۱۳۹۳). ظهور ژاپن مدرن. نگاهی به مشروطه ژاپنی، برگردان شهریار خواجهیان، تهران: ققنوس.
- تنکابنی، محمد (۱۳۰۴). قصص العلماء (نسخه خطی)، تهران: بی نا.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۳). تجلّد بومی و بازاندیشی تاریخ، تهران: نشر تاریخ ایران.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۱). موج چهارم، برگردان منصور گودرزی، تهران: نی.
- جهانبگیر میرزا (۱۳۸۴). تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری، ذیل تاریخ مآثر سلطانیه از مفتون مفتون دنبلی، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: نشر علم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۵). نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
- دارابی کشفی، جعفر (۱۳۸۱). تحفه الملوک، گفتارهایی درباره حکمت سیاسی، جلد ۲، به کوشش عبدالوهاب فراتی، قم: بوستان کتاب قم.

دروویل، گاسپار (۱۳۶۷). سفر در ایران، برگردان منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز.

دورانت، ویلیام (۱۳۸۲). تاریخ تمدن عصر ناپلئون، جلد یازدهم، برگردان اسماعیل دولتشاهی (کتاب های اوّل و دوّم و چهارم و پنجم) و علی اصغر بهرام بیگی (کتاب سوم)، تهران: علمی و فرهنگی.

رضاقلی میرزا (۱۳۴۶). سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه درباره احوال خود و عموها و برادرانش در ایران و اروپا، وقایع سالهای اوّل سلطنت محمدشاه، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: دانشگاه تهران.

زیباکلام، صادق (۱۳۹۴). ریشه یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار، سنت و مدرنیته، تهران: روزنه.

شیرازی، صالح (۱۳۶۲). گزارش سفر میرزا صالح شیرازی، ویرایش همایون شهیدی، تهران: راه نو.

فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸۴). سفرنامه فوروکاوا، عضو هیئت اجرایی نخستین سفارت ژاپن به ایران در دوره قاجار، برگردان هاشم رجب زاده و کینجی ئه اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قاضی طباطبایی، حسن (۱۳۴۸/۱۹۶۹). «ارشاد نامه میرزای قمی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. شماره بیستم.

کان، هرمان (۱۳۵۸). ژاپن، برگردان سروش حبیبی، تهران: خوارزمی.

لاچینی، ابولقاسم (بی تا). احوالات و دستخطهای عباس میرزا قاجار نایب السلطنه و تاریخچه مختصری از جنگهای ایران با دول روسیه و عثمانی، تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.

لیوینگستون، جون، و مور، جو، و اولدفادر، فلیشیا (۱۳۷۵). شناخت ژاپن، جلد اوّل، امپراتوری ژاپن از ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۵، برگردان احمد بیرشک، تهران: خوارزمی.

محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴). تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، جلد اوّل، تهران: دانشگاه تهران.

مینوی، مینوی (۱۳۶۹). تاریخ و فرهنگ، تهران: خوارزمی.

نادر میرزا (۱۳۶۰). تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، با مقدمه و شرح و تعلیقات و تنظیم فهرستهای لازم از محمد مشیری، تهران: اقبال.

نویسنده ناشناس (۱۲۷۵ ق.). رساله شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران در زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۰). رسایل سیاسی عصر قاجار، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

هامر پورگشتال، یوزف (۱۳۶۹). تاریخ امپراتوری عثمانی به انضمام ذیل تاریخ امپراتوری عثمانی از هانری ماتیّه، برگردان میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: زرین.

هدایت، رضاقلی (۱۳۸۰). تاریخ روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، به تصحیح و تحشیه جمشید

کیانفر، تهران: اساطیر.

همبلی، گاوین (۱۳۸۸). ایران در زمان فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار، تاریخ کمبریج، تاریخ ایران

دوره افشار، زند و قاجار، برگردان مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.

Cribe, Ian. (1997). *Classical Social Theory, an Introduction to the Thought of Marx, Weber, Durkheim, and Simmel*. Oxford University Press.

Lambton, Ann. K. S. (2006). *State and Government in Medieval Islam*. United State. Oxon: RoutledgeCruzon.